

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«الرابع إذا تلف المبيع، فإن كان مثلياً وجب مثله بلا خلاف إلا ما يحكى عن ظاهر الإسكافي و قد اختلف كلمات أصحابنا في تعريف المثلي».

ضمان مثلي به مثل و قيمي به قيمت

یکی از احکامی که در باب ضمان وجود دارد این است که اگر شيء تلف شده مثلی باشد، ضامن باید مثل آن را به مالک بازگرداند و اگر قیمی باشد، باید قیمت آن را بازگرداند. شیخ می فرماید: در این اینکه در مثلیات ضمان به مثل است و در قیمیات به قیمت است، بین فقها خلافي نیست، تنها کسی که مخالفت کرده است اسکافی است. ایشان فرموده که هم در مثلیات و هم در قیمیات، ضمان به همان قیمت است و ضمان به مثل وجود ندارد. حال که حکم مسئله در بین فقها روشن شد، شیخ می فرماید: باید ببینیم؛ تعریف مثلی و قیمی چیست؟

تعريف مثلي و قيمي

برای مثلی یک تعریفی مشهور دارد و شش تعریف دیگران. مشهور گفته اند: «ما تساوت اجزاءه من حيث القيمة»، مثلی آن است که اجزایش از حیث قیمت مساوی باشد، مثل گندم، جو و برنج. مرحوم شیخ ابتدا کلمه «اجزاء» را معنا می کنند تا اشکالی که دیگران کرده اند وارد نشود. بعد کلمه «تساوی» را معنا می کنند که مراد از «تساوت من حيث القيمة» چیست؟ بعد از اینکه کلمه «اجزاء و تساوی» را معنا کردند، خودشان دو اشکال به تعریف مشهور وارد می کنند.

مراد از «أجزاء» در تعریف مشهور از مثلي

در اینجا جزء در مقابل کل نیست؛ بلکه مراد از اجزاء، در اینجا جزئی است که این طبیعت کلیه بر آن صدق می کند. گندم یک طبیعت کلیه است که بر یک کیلو گندم صدق می کند، بر نیم کیلو گندم هم صدق می کند و بر صد گرم هم، مراد از اجزاء، جزئی است که کلی بر آن قابل صدق و انطباق است.

چرا جزء در مقابل کل نباشد؟ چون گندم از پوسته و باطن گندم تشکیل می شود و صحیح نیست بگوییم: نیم کیلو پوسته گندم با نیم کیلو گندم پاک شده، از نظر قیمت مساوی هستند، هرگز چنین نیست، البته اگر بخواهیم بر عبارت مشهور جهود کنیم، مشهور می گویند: آنکه اجزایش مساوی باشد. اجزا همانطور که شامل باطن گندم می شود، شامل پوسته آن هم می شود. بنابراین برای اینکه این اشکال وارد نیاید، د شیخ جزء را به جزئی معنا کرد.

مراد از تساوی در قیمت، تساوی به نسبت است، یعنی اگر قیمت یک کیلو گندم صد تومان است، قیمت نصف آن، یعنی نیم کیلو گندم بشود 50 تومان. اگر این یک کیلو گندم را به چهار قسمت تقسیم کردیم، هر قسمت بشود 25 تومان، مراد از تساوی، تساوی به نسبت است، نه اینکه مراد این باشد که صد گرم با پانصد گرم گندم در قیمت یکی و مساوی باشند.

قیمتی بودن درهم و دینار

مرحوم شیخ بعد از توضیح پیرامون کلمه «تساوی»، می فرماید که مرحوم شهید ثانی بر اساس این تعریف، نقدین و همچنین طلا و نقره ساخته شده به صورت گوشواره و النگو را قیمتی می داند، در حالی که برخی آنها را مثلی می دانند. به این بیان که اگر یک النگو هزار تومان ارزش دارد، زمانی که آن را دو قسمت کنند، نمی گویند: نصف آن 500 است و نصف دیگرش هم 500 تومان، چون هئیت اجتماعی، در قیمت آن موثر است، لذا وقتی هئیت اجتماعی از بین برود، ممکن است نصف را 200 بردارند و نصف دیگر را 600.

خود مرحوم شیخ هم می فرمایند: لازمه این بیانی که از تعریف مشهور داشتیم این است که درهم مسکوک، مثلی نباشد، چرا که اگر درهم مسکوک را دو نیم کنیم، این چنین نیست که هر نیمش با نیم دیگر مساوی باشد. شبیه آنچه که در اسکناس است. اگر اسکناس را دو نیم کنید، ببرد بانک، بانک ممکن است بگوید: این قسمت 30 تومن و قسمت دیگر 60 تومن و مجموع آن به اسکناس 100 تومانی نرسد.

بنابراین شیخ می فرمایند برای دفع این اشکال اگر مراد مشهور جنس باشد، این اشکال به مشهور وارد است. جنس درهم اعم از درهم سالم و درهم مسکوره است، درهم یک فردش درهم سالم است و یک فردش درهم شکسته شده است، لذا اگر در «ما تساوت الاجزاء»، به حسب جنس حساب کنیم، تعریف مشهور شامل درهم نمی شود. چون درهم شکسته شده اجزاءش متساوی القیمه نیستند، اما اگر بگوییم: مراد از «ما تساوت الاجزاء»، به حسب نوع یا به حسب صنف است، درهم در نوعش، مثلش از همان نوع باید باشد. در درهم سالم مثلش باید درهم سالم باشد. در گندم هم اینگونه بگوییم که تساوی اجزا را به حسب نوع یا به حسب صنف فرض می کنیم.

مثلاً گندم از صنف گندم اصفهان، مثلش باید از همان صنف باشد. در سایر مثلیات هم همینطور. بنابراین بیان، شیخ می فرماید: این اشکال ما بر مشهور، اشکال واردی نیست.

اشکال محقق اردبیلی به تعریف مشهور

بعد بیان این نکات درباره کلام مشهور، دو اشکالی که مطرح شده است را ذکر می کنند. اشکال اول از مرحوم محقق اردبیلی است، ایشان فرموده است که مراد شما از تساوی در «ما تساوت الاجزاء» چیست؟ آیا مراد تساوی حقیقی است یا مراد تساوی اجمالی است؟ اگر مراد تساوی حقیقی باشد، این تعریف شما شامل هیچ مصداقی از مثلیات نمی شود، زیرا؛ در همین گندم اصفهان، یک کیلو از آن که مثلش یک کیلو از گندم اصفهان است، بالاخره تفاوتی، هرچند اندک، بین آن دو وجود دارد. ممکن است یک مقداری در رنگ یا مقداری در کوچک و بزرگی دانه و یک مقدار در طعم آن تفاوت باشد.

و اگر مراد از این تساوی، تساوی اجمالی است، مفاد آن این می شود که مثلی آن است که با تالف، تساوی بالجمله داشته باشند و این در بسیاری از قیمیات هم وجود دارد، مثلاً در گوسفند که از قیمیات است یا در میوه، این تساوی بالجمله بین گوسفندها و

میوه ها وجود دارد. پس این تعریفی که مشهور از مثلی ارائه کرده است، ضابطه درستی دست ما نمی دهد.

جواب شیخ از اشکال محقق اردبیلی

مرحوم شیخ می فرماید: اگر همان بیانی که در مسئله جنس و نوع و صنف گفتیم، اینجا بیان کنیم، پاسخ مرحوم اردبیلی روشن می شود. اما این بیان اشکالی دارد که در تعریف مشهور، کلمه صنف یا نوع نیامده است، بلکه مشهور گفته است: «ما تساوت الاجزاء»، مثال به خود گندم زده اند که ظهور در جنس دارد، لذا تقدیر گرفتن نوع یا صنف خلاف ظاهر است. بنابراین اشکال اول مستقر باقی ماند و حل نشد.

تطبیق

«الرابع اذا تلف المبيع فإن كان مثلياً وجب مثله»، اگر مثلی باشد، واجب است که مثل آن پرداخت شود، «بلاخلاف»، در مسأله خلافی نیست که در مثلی، مثل واجب است، «الّا ما يحكى عن ظاهر الإسكافي»، اسکافی گفته: مثلی هم ضمانش به قیمت است نه به مثل. البته بعضی از بزرگان در بحث خارج مکاسبشان فرموده اند: این عبارت شیخ ناقص است، باید عبارت این باشد: «وإن كان مثلياً وجب مثله و إن كان قيميّاً وجب قيمته بلاخلاف عند الاصحاب الّا ما يحكى عن ظاهر الإسكافي»، یعنی آن شکل دیگرش که «و ان كان قيميا وجب قيمته»، را شیخ نیاورده است یا در عبارت بوده، ولی ساقط شده است. ظاهراً نیازی به این عبارت نباشد، چون در قیمی مسلم است که ضمان قیمی به قیمت است و آنچه محل خلاف است، در ضمان مثلی است. مشهور می گویند: ضمان مثلی به مثل است و اسکافی می گوید: ضمان مثلی به قیمت است.

«وقد اختلف كلمات أصحابنا في تعريف المثلي»، اول تعریف مشهور را بیان می کنند، «فالشيخ و ابن زهرة و ابن إدريس و المحقق و تلميذه و العلامة و غيرهم(قدس الله أرواحهم) بل المشهور على ما حكى- أنه ما يتساوت اجزاء من حيث القيمة»، آنکه اجزایش از حیث قیمت مساوی با یکدیگر باشد.

در ادامه سه جهت را در این تعریف روشن می کنند، جهت اول: «والمراد بأجزائه ما يصدق عليه اسم الحقيقة»، مراد از اجزاء، جزء در مقابل کل نیست. عده ای گفته اند: هر دانه و حبه گندم پوسته و باطنی دارد، همانطور که باطن، جزء این یک کیلو گندم است، پوسته هم جزء این یک کیلو گندم است. نیم کیلو پوسته با نیم کیلو گندم بدون پوسته، هرگز در قیمت مساوی نیستند. شیخ می فرماید: مراد «ما يصدق عليه اسم الحقيقة»، مراد جزئی است.

جهت دوم: «والمراد بتساويها من حيث القيمة تساويها بالنسبة»، مراد تساوی به نصف است، «بمعني كون قيمة كل بعضٍ بنسبة إلى قيمة البعض الآخر كنسبة نفس البعضين من حيث المقدار»، نسبت هر بعض مثل نسبت خود بعضین از حیث مقدار است. یعنی اگر یک کیلو گندم را دو قسمت کردند، قیمت آن دو قسمت می شود و به همین ترتیب از حیث قیمت تساوی است. «لذا» حالی که مراد تساوی «من حيث القيمة» است، «إن المقدار منه اذا كان يستوي القيمة»، اگر مقداری از آن مساوی یک قیمت باشد، «فنصفه يستوي نصف تلك القيمة»، مثلاً یک کیلو گندم صد تومن باشد، نصف آن، نصف آن قیمت است، یعنی 50 تومن.

«و من هنا»، از این بیانی که در توضیح تساوی دادیم، «رجح الشهيد الثاني كون المصوغ من النقدين»، طلا و نقره ساخته شده، مثل النگو قیمی است، «قال الشهيد الثاني ان لو انفصلت نقصت قيمتها»، اگر جدا شود، قیمتش کم می شود.

یک النگو اگر هزار تومان ارزش داشته باشد، وقتی به دو نیمه مساوی تقسیم شود، نمی گویند: هر نیمه آن 500 تومان است؛

بلکه ممکن است یک نیمه 300 و نیمه دیگری 400 باشد. «و قلت: هذا»، این بیان مشهور، «یوجب أن لا يكون الدرهم الواحد مثلياً»، این موجب این است که درهم که همان نقره مسکوک است، مثلی نباشد، «اذ لو إنكسر نصفين نقص قيمة نصفه عن نصف قيمة المجموع»، اگر درهم دو نصف شود، قیمت نصف آن از نصف قیمت مجموع کمتر است.

«إلا أن يقال»، مگر اینکه مسئله صنف و نوع را مطرح کنیم. بگوییم: مراد مشهور از تساوی، تساوی در همان نوع یا صنف است، نه تساوی بر حسب جنس، «الأن يقال: إنَّ الدرهم مثلي بالنسبة إلى نوعه»، که نوع آن، درهم صحیح است. جنس درهم هم شامل درهم سالم و هم شامل درهم مکسور و شکسته می شود، ولی نوعش در محدوده درهم‌های صحیح است، یعنی یک درهم صحیح مثلش یک درهم صحیح دیگر است. بنابراین مثل درهم شکسته شده به درهم صحیح، مثل کشمش به گندم است، چطور نمی گوئید: کشمش مثل گندم است، پس درهم شکسته هم مثل درهم صحیح نیست. «و لذا»، حال که ملاک نوع است، «لا يعدّ الجريش مثلاً للحنطة»، خرده گندم را مثل گندم نمی دانند، «ولا الدقاقة مثلاً للأرز»، خرده برنج، مثل برای برنج نیست.

«و من هنا يظهر»، از همین «الأن يقال»، روشن می شود که «أنَّ كلَّ نوعٍ من أنواع الجنس الواحد بل كلَّ صنفٍ من اصنافٍ نوعٍ واحدٍ»، هر نوعی از انواع جنس، مثل درهم سالم نوعی است از جنس درهم و هر صنفی از اصناف صنف واحد، «مثلي بالنسبة إلى أفراد ذلك النوع أو الصنف» نسبت به افراد نوع یا افراد صنف مثلی است.

مرحوم شیخ در این فرراز دو اشکالی که شده است را بیان می کند و از آن پاسخ می دهد. «فلا يرد ما قيل»، قائلش مرحوم محقق اردبیلی است. اشکال این است که: «من أنه إن أريد التساوى بالكلية و من جميع الجهات، فالظاهر عدم صدقه على شيء من المعرف»، اگر تساوی کلی بخواهید، هیچ مثلی وجود ندارد که از جمیع جهات با او یکسان باشد، «اذ ما من مثلي إلا و أجزاء مختلفة في القيمة»، اجزائش در قیمت مختلف است، «كالحنطة فإن قفيزا من حنطة يساوي عشرة و من أخرى يساوي عشرين»، یک قفیز از مساوی ده تومان است و یک قفیز از یک گندم دیگر با بیست تومان مساوی است.

«و إن أريد التساوى في الجملة»، اگر شما تساوی از بعض جهات را بخواهید، «فهو في القيمي موجود»، مثل لباس که قیمی است. اگر در دست کسی تلف شود، وقتی به عرف مراجعه کنیم، عرف می گوید: یک لباس دیگر که اندازه آن پارچه است و دوختش با آن یکسان است، باید بدهد. «انتهی» کلام اردبیلی. «وقد لوح هذا المورد»، اردبیلی در آخر کلامش اشاره کرده است، «الی دفع ایراده بما ذكرنا»، به آنچه ذکر کرده ایم که مراد از تساوی، تساوی به حسب جنس نیست؛ بلکه به حسب صنف یا به حسب نوع است. «من أن كون الحنطة مثلية، معناه أن كلَّ صنفٍ منها متماثل الاجزا و متساوياً في القيمة»، هر صنفی از حنطه، متساوی القیمه و متساوی الاجزا است.

مرحوم اردبیلی می گوید: یک قفیز از حنطه قم 10 تومان و از تهران 20 تومان است. اشتباه این است که مسئله صنف را لحاظ نکرده اید و رفته اید سراغ جنس. زمانی که صنف باشد، یعنی یک قفیز از گندم قم و یک قفیز از همین گندم قم متساوی القیمه و متماثل الاجزا هستند، «لا بمعني أن جميع ابعاض هذا النوع متساوية في القيمة»، نه اینکه بگوییم: جمیع ابعاض گندم، قیمتش متساوی است، «فإنَّ كان المضمون بعضاً من صنف»، اگر مضمون از یک صنف باشد، «فالواجب دفع مساويه من هذا الصنف»، باید مساوی آن را از همین صنف دفع کند، «لا القيمة ولا بعض من صنف آخر»، نه قیمت درست است و نه بعض از صنف دیگر.

مرحوم شیخ می فرماید: ما زحمت کشیدیم و تفسیر مشهور را درست کردیم که مراد از تساوی بر حسب نوع یا تساوی بر حسب صنف است، نه تساوی بر حسب جنس، اما این با ظاهر کلمات فقها در تفسیر مثلی سازگاری ندارد، چون آنان برای مثلی، به جنس گندم و جو مثال می زنند، «لكن الانصاف أن هذا خلاف ظاهر كلماتهم»، این خلاف ظاهر کلمات فقهاست. «فإنَّهم يطلقون المثلي على جنس الحنطة و الشعير و نحوهما مع عدم صدق التعريف عليه»، در حالی که تعریف بر جنس صدق نمی

کند.

«و إطلاق المثلي على الجنس باعتبار مثلية أنواعه أو أصنافه»، ممکن است بگوئید: در اینجا مثلی إما به اعتبار نوع یا به اعتبار صنف، بر جنس اطلاق شده باشد، یعنی مشهور درست است که به جنس گندم مثال زده اند، ولی مثلی را در مثال، بر جنس اطلاق کرده اند و اراده نوع یا صنف را کرده اند، «و ان لم یکن بعیداً»، ولو اینکه این اطلاق، اطلاق بعیدی نیست، «إلا أن إنطباق التعریف على الجنس بهذا الاعتبار بعید جداً»، بخواهیم تعریف را به این اعتبار بر جنس منطبق کنیم، بعید است جداً، چون مستلزم تقدیر است.

تعریف می گوید: «ما تساوت اجزاءه»، کلمه «تساوی» ظهور در جنس دارد، اگر بخواهیم بگوئیم: از جنس اراده نوع یا صنف شده است، باید بگوئیم: «ما تساوت اجزاءه فی النوع أو فی الصنف»، در حالی که مستلزم تقدیر این دو کلمه در تعریف است که خلاف اصل است، «إلا أن یهملوا الخصوصیات الأصناف الموجبة لزيادة القيمة و نقصانها»، مگر اینکه خصوصیات اصناف که موجب زیادی و نقصان قیمت می شود را مهمل بگذارند، «كما التزمه»، ملتزم شدند این اهمال را «بعضهم».

این «إلا أن یهملوا»، یک بیان دقیق دیگر است، که شیخ در آن می فرماید: بین مقام تعریف و مقام ادای ضمان تفاوت بگذاریم، به این صورت که در تعریف کاری به خصوصیات نوع و خصوصیات صنف نداشته باشیم، مثلی آن است که اجزاء آن مساوی در قیمت باشد، بدون در نظر گرفت جهت جنس، نوع و صنف آن، اما در مقام ادای ضمان، بگوئیم که ضامن باید مسئله مثلیت در صنف یا مثلیت در نوع را ملاحظه کند. «غایة الامر وجوب رعایت الخصوصیات عند أداء المثل»، زمانی که دین خود را ادا می کند و ذمه اش را بری می کند، باید خصوصیات را رعایت کند، «عوضاً عن التالف أو القرض»، عوض از آنچه تلف شده است یا از آنچه قرض داده شده است.

مرحوم شیخ می فرماید: «و هذا أبعد»، اینکه بگوئیم: مشهور تعریفی برای مثلی کردند و در تعریف کاری به جهات ندارند، اما در مقام ادا، ضامن باید رعایت خصوصیات را کند، أبعد است. شیخ اینجا سه مرحله را بررسی کرده اند؛ یکی مرحله استعمال که فرمودند: استعمال مثلی در جنس و اراده نوع و صنف اشکالی ندارد. دوم مقام تعریف که فرمودند: در تعریف ولو ظهور در جنس دارد، اما نوع یا صنف را در تقدیر بگیریم که امری بعید است. و سوم مقام ادا ضمان است، به این بیان که در مقام عمل خارجی بگوئیم: در تعریف، مثل و صنف در نظر گرفته نشده است، اما در مقام ادا، ضامن باید این خصوصیات را رعایت کند که شیخ فرمود: این مسأله از مسأله دومی أبعد است.

وجه ابعدیت آن این است که فقها می خواهند ضابطه ای ارائه دهند که به وسیله این ضابطه، مثلی روشن شود، در حالی که با این ضابطه ای که ارائه دادند، خصوصیات مثلی از تعریف استفاده نمی شود و نقض غرض می شود.

نکته

بحث مثلی و قیمی، بحثی است که امروزه بسیار مورد استفاده است، در همین پول و اسکناس ها که مبادله می شود، قرض داده می شود، آیا عنوان مثلی را دارند، عنوان قیمی را؟ از مسائلی که زیاد مورد سوال واقع می شود، این است که کسی پنج سال پیش دو هزار تومان قرض داده است و قرض گیرنده 5 سال است که پولش را نیاورده است، آیا باید همان 5 هزار تومان را بدهد یا قیمت و قدرت خرید را ملاحظه کند؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

